



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نواهی
موضوع جزئی: تفاوت امر و نهی در کیفیت امتثال - قول دوم و بررسی آن
تاریخ: ۱۸ / آبان / ۱۳۹۸
مصادف با: ۱۱ ربیع الاول ۱۴۴۱
جلسه: ۱۸
سال یازدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم در مورد منشأ تفاوت بین امر و نهی در کیفیت امتثال اختلاف است و الا در اصل اینکه امتثال امر به اتیان یک فرد محقق می شود و امتثال نهی به ترک جمیع افراد منهی عنه تحقق پیدا می کند نزاعی نیست. چرا این فرق وجود دارد؟ چرا در امر با انجام یک فرد از مأمور به امتثال محقق می شود و امر ساقط می شود؟ چرا در نهی اینچنین نیست و باید همه افراد منهی عنه ترک شود تا امتثال نهی صدق کند و نهی ساقط شود؟ گفتیم: یک احتمال این است که به خاطر وضع واضح باشد ولی این احتمال را رد کردیم. احتمال دوم این است که منشأ فرق برخاسته از عقل باشد، چنانچه محقق خراسانی فرمودند؛ ایشان ریشه این تفاوت را حکم عقل می داند چون از نظر عقل «الطبیعة توجد بوجود فرد ما و لا تنعدم الا بانعدام جمیع الافراد» اشکالی که از ناحیه محقق اصفهانی و امام خمینی متوجه این بیان بود را عرض کردیم، دفاع بعضی از بزرگان از محقق خراسانی به همراه پاسخ به این دفاعیه را نیز بیان کردیم و معلوم شد اشکال به محقق خراسانی وارد است. یعنی اصلاً عقل چنین حکمی ندارد که «الطبیعة لا تنعدم الا بانعدام جمیع الافراد» همانطور که عقل می گوید: «الطبیعة توجد بوجود فرد ما» همانطور نیز می گوید: «تنعدم بانعدام فرد ما» لذا این احتمال منتفی است.

اشکال دوم به محقق خراسانی (اشکال محقق خوبی)

آنچه که محقق خراسانی گفته است تنها در صورتی صحیح و تمام است که نهی را عبارت از زجر عن الفعل بدانیم، اما اگر گفتیم حقیقت نهی عبارت است از ترک فعل، این بیان دیگر تمام نیست. دقت بفرمایید این اشکال غیر از آن اشکالی است که از ناحیه محقق اصفهانی و امام خمینی به محقق خراسانی شده است. کانه این اشکال، اشکال دوم است.

محقق خوبی می گوید: کلام محقق خراسانی طبق مبنای خود ایشان صحیح نیست. محقق خراسانی حقیقت نهی را عبارت از طلب ترک الفعل می داند، اگر نهی را اینطور معنا کنیم که «النهی عبارة عن طلب ترک الفعل» دیگر نمی توانیم بگوییم: تفاوت امر و نهی در کیفیت امتثال ناشی از «الطبیعة تنعدم بانعدام جمیع الافراد» است این حرف در صورتی صحیح است که ما حقیقت نهی را «زجر عن الفعل» بدانیم در حالیکه خود محقق خراسانی نهی را به معنای طلب ترک الفعل می داند.

پس اشکال دوم به محقق خراسانی این است که سخن شما بر مبنای خود شما مبنی بر اینکه نهی عبارت از طلب التکر است، تمام نیست، اما بنائاً علی «ان النهی عبارة عن الزجر عن الفعل» تمام است.

ملاحظه می‌فرمایید که این اشکال ماهیتاً متفاوت با اشکال اول است که محقق اصفهانی و امام خمینی مطرح کردند. محقق خویی حکم عقل را نفی نمی‌کند، منتهی می‌گوید: این سخن در صورتی درست است که ما نهی را به یک معنایی غیر از معنای مورد نظر شما بگیریم.^۱

اشکال صاحب منتقی الاصول به محقق خویی

ما اشکال اول را قبول کردیم و گفتیم اشکال محقق اصفهانی به محقق خراسانی وارد است اما این اشکال چگونه؟ برخی از بزرگان در دفاع از محقق خراسانی و در مقابل محقق خویی چنین پاسخ دادند که درست است نهی عبارت از «طلب التکرار عن الفعل» است. ایشان نیز قبول دارد که نهی در واقع همان طلب التکرار است، منتهی این واقعیت و حقیقت خودش مستقیماً انشاء نشده است، بلکه آنچه که انشاء شده زجر عن الفعل است و زجر عن الفعل تنها با جمیع ترک محقق می‌شود. ایشان در واقع می‌خواهد بگوید: ما یک منشاء داریم که قصد انشاء آن شده است و آن هم یک لازمی دارد، وقتی می‌گوید: «لا تفعل» در واقع دارد منع می‌کند از اینکه صرف الوجود فعل تحقق پیدا کند، زجر عن الفعل یعنی چه؟ این در مقابل بعث به سوی فعل است، در امر، بعث به سوی فعل است و در نهی، زجر و منع از فعل است و این زجر تنها در صورتی تحقق پیدا می‌کند که همه ترک محقق شود، زیرا حتی اگر یک فرد محقق شود صرف الوجود محقق شده است، پس اگر نهی را عبارت از زجر عن الفعل بدانیم لازمه زجر عن الفعل این است که جمیع ترک طلب شود. آنچه که مولا در نهی از مخاطب طلب می‌کند جمیع ترک است نه طلب صرف التکرار. بنابراین حتی اگر نهی را به معنای طلب التکرار بدانیم (که محقق خراسانی این عقیده را دارد) باز هم این سخن محقق خراسانی صحیح است زیرا درست است آنچه که طلب شده ترک است ولی این لازمه زجر عن الفعل است و لذا جمیع ترک طلب شده است. برای همین است که امتثال نهی متوقف بر ترک جمیع افراد است.^۲

خلاصه: پس در واقع اشکال دومی را نقل کردیم که محقق خویی به صاحب کفایه کردند و یک دفاعیه‌ای که از محقق خراسانی در برابر آقای خویی شده است. اشکال محقق خویی به صاحب کفایه این است که این سخن شما در صورتی تمام است که نهی را عبارت از زجر عن الفعل بدانیم اما بنابر اینکه نهی عبارت از طلب التکرار باشد چنانچه مختار شما است، این سخن تمام نیست، زیرا بر این اساس آنچه که طلب شده صرف ترک فعل است و صرف ترک الفعل مثل صرف الوجود با اولین ترک تحقق پیدا می‌کند لذا لازم نیست بقیه افراد ترک شوند، اینکه بگوییم: به ترک جمیع افراد، طبیعت معدوم می‌شود و امتثال با ترک جمیع افراد است، صحیح نیست. زیرا صرف التکرار بدون بقیه افراد نیز تحقق پیدا می‌کند.

پاسخ صاحب منتقی الاصول به محقق خویی این شد که درست است نهی در واقع همان طلب التکرار است ولی این واقع و این حقیقت به صورت دیگری انشاء می‌شود، آن چیزی که در نهی انشاء می‌شود زجر عن الفعل است، منتهی لازمه زجر عن الفعل، طلب التکرار است، درست است که محقق خراسانی می‌گوید: طلب التکرار و حقیقت نهی نیز این است ولی آن چیزی که با نهی انشاء می‌شود و معنای مطابقی نهی می‌باشد، زجر عن الفعل است، منتهی این یک لازمه دارد که عبارت است از طلب التکرار.

اشکال به صاحب منتقی الاصول

^۱ محاضرات، ج ۴، ص ۹۰.

^۲ منتقی الاصول، ج ۳، ص ۱۱.

با توجه به آن چیزی که قبلاً گفتیم اساساً آنچه که در نهی انشاء می‌شود همان زجر عن الفعل است. درست است که لازمه این زجر عن الفعل، طلب ترک الجميع است، اما محقق خراسانی در واقع این را نمی‌گوید، محقق خراسانی معتقد است نهی، طلب ترک است. این سخن، این پاسخ، این دفاعیه به عنوان یک توجیه خوب است و می‌تواند راه گشا باشد، اما مسئله این است که این توجیه با ظاهر کلام محقق خراسانی سازگار نیست، محقق خراسانی نمی‌گوید: طلب ترک، لازمه زجر عن الفعل است، بلکه معتقد است خود طلب ترک حقیقت نهی را تشکیل می‌دهد. شما بین اینکه طلب ترک، لازمه حقیقت نهی است یا خود حقیقت نهی است خلط می‌کنید، این دو با هم فرق دارد. ظاهر کلام محقق خراسانی این است که معنای حقیقی و مطابقی و ماهوی کلمه نهی همان طلب ترک است و اساساً به کسانی که نهی را عبارت از طلب الکف عن النفس یا طلب کف النفس می‌دانستند می‌گفت: آنها برای این سراغ این معنا رفتند که دیدند ترک یک امر عدمی است و قدرت انسان به امر عدمی تعلق نمی‌گیرد و دیدند امر عدمی از ازل بوده و چیزی که از ازل معدوم بوده و الان هم معدوم است معنا ندارد تکلیف به آن متعلق شود. لذا به خاطر این دو شبهه بود که عده‌ای قائل شدند نهی عبارت از طلب کف النفس است. محقق خراسانی به هر دو پاسخ دادند و گفتند این امر عدمی مقدر انسان است منتهی نه اصلش بلکه بقاء و استمرارش، لذا تصریح کردند که حقیقت نهی همان طلب ترک فعل است. لذا با این تصریح چطور می‌توانیم بگوییم نهی در واقع همان طلب ترک است، منتهی با مفهوم زجر عن الفعل انشاء شده است، این با ظاهر کلام محقق خراسانی سازگار نیست، بلکه ظاهر کلام ایشان این است که آنچه که انشاء شده طلب ترک است نه به عنوان لازمه زجر عن الفعل لذا به نظر ما این توجیه نمی‌تواند به کمک محقق خراسانی بیاید و محقق خراسانی را از این اشکال برهاند، لذا بعید نیست که این اشکال دوم را هم به محقق خراسانی وارد بدانیم.

کلام محقق خراسانی

مقدمه

شما این مطلب را شنیده‌اید که نکره در سیاق نفی تفید العموم یا نکره در سیاق نهی تفید العموم، منتهی بحث در این است که، اینکه نکره در سیاق نفی یا نهی افاده عموم می‌کند به خاطر حکم عقل است یا ناشی از وضع است. اگر بگوییم این ناشی از وضع است یعنی واضح هیئت نکره در سیاق نفی برای افاده عموم وضع کرده است. اگر بگوییم این به خاطر حکم عقل یعنی مقدمات حکمت اقتضاء می‌کند که این هیئت دلالت بر عموم کند اساساً اطلاق از آنجا که مبتنی بر مقدمات حکمت است، یک حکم عقلی است. چون شما وقتی چهار مطلب را به هم ضمیمه می‌کنید، یعنی مولا در مقام بیان باشد، قیدی نیاورد و منعی از آوردن قید هم نباشد و قدر متیقن نیز در مقام مخاطب نباشد، عقل شما اطلاق را نتیجه می‌گیرد. پس بحث در این است که اینکه نکره در سیاق نفی افاده عموم می‌کند آیا ناشی از وضع است و واضح این هیئت را برای این معنا قرار داده است یا ناشی از اطلاق و حکم عقل است.

حال اینکه بفهمیم نکره در سیاق نفی بالوضع افاده عموم می‌کند یا بالاطلاق دلالت بر عموم می‌کند چه فایده‌ای دارد؟ فایده‌اش در مقام عمل این است که اگر جایی دلیل نهی با یک دلیل دیگر متعارض شد که آن دلیل به مقتضای وضع معنایی را می‌رساند، اگر نکره در سیاق نهی را بالوضع دال بر عموم بدانیم، آنگاه با آن دلیل هر دو در یک حد و اندازه هستند و هیچ کدام بر دیگری مقدم نمی‌شود، هر دو دلیل ظهورشان وضعی است، اما اگر گفتیم ظهور نکره در سیاق نهی بالاطلاق است یا به حکم عقل است، اینجا در

تعارض بین این دو دلیل، دلیلی که ظهور وضعی دارد، مقدم می‌شود، چون ظهور وضعی بر ظهور اطلاق مقدم است، این در جای خودش هم ثابت شده است که اگر دو دلیل داشته باشیم، یکی ظهورش بالوضع باشد و دیگری ظهورش اطلاق و ناشی از مقدمات حکمت و حکم عقل باشد، آن دلیلی که ظهور وضعی دارد مقدم می‌شود بر ظهور اطلاق. حال فرض کنید یک طرف دلیلی داریم که به مقتضای وضع معنایی را می‌رساند و معارضه کرده است با دلیل نهی که نکره‌ای در آن واقع شده است، اینجا مبنای ما تأثیر دارد، اگر قائل شدیم نکره در سیاق نهی بالوضع دلالت بر عموم می‌کند، با آن دلیل تعارض دارند و هیچ کدام مقدم نمی‌شوند، اما اگر گفتیم: یعنی دلیل نهی بالاطلاق دلالت بر عموم دارد یعنی از راه عقل و مقدمات حکمت عمومیت و شمول آن را به دست آوریم، آن وقت در این فرض آن دلیلی که به مقتضای وضع ظهور دارد به خاطر ظهور وضعی مقدم بر دلیل نهی می‌شود.

ثمره این دو مبنا در مانحن فیه این است

بحث جلسه آینده

کلام محقق خراسانی

«والحمد لله رب العالمین»